



### اوصاف یک فرمانده

سردار سرلشکر غلامعلی رشید\*

که خمپاره داشتند، به محور فیاضیه رفتیم و برای اولین بار احمد را دیدیم. ۲۲ سال سن داشت. بسیار جوان و زیبا و شجاع و با روحیه و پر نشاط بود و خطی داشت در حدود یک کیلومتر بود با سنگرهای مرتب. برای حمله به عراقی ها در نقاطی تونل هم ایجاد کرده بود ولی مخفی گذاشته بود. در سنگر با یک شربت ساده از ما پذیرایی کرد. موقعیت دشمن را توضیح داد. نقاط قوت و ضعف دشمن را به خوبی می شناخت و اعلام آمادگی کرد تا هر زمان که لازم باشد به دشمن حمله کند. قبلاً احمد در حاشیه شرقی کارون در شمال دارخوین در نقطه ای بنام نثاره (جنوب فارسیات) مستقر شده بود که بعد از شکست ارتش در عملیات ۱۳۵۹/۱۰/۱۵ در جنوب کرخه کور که قرار بود از فارسیات نیز به سمت پادگان حمید از کارون عبوری صورت بگیرد، و صورت نگرفته بود دستور داده شد که جعفر اسدی و

برای اولین بار احمد را در محور فیاضیه دیدیم. فیاضیه در مثلث بین رودخانه کارون و رودخانه بهمن شیر و جاده اهواز آبادان قرار دارد. عراقی ها که برای تصرف آبادان از رودخانه بهمن شیر عبور کرده بودند پس از شکست در عملیات عبور از رودخانه بهمن شیر و تصرف آبادان، در شمال بهمن شیر ایستاده بودند و این سرریل را در شرق رودخانه کارون یک سال تمام در اختیار داشتند. احمد در شمال بهمن شیر و چسبیده به کارون (رو به شمال و در مقابل عراقی ها) خط دفاعی درست کرده بود و دفاع می کرد. در اواخر سال ۵۹ بود (ماه ششم جنگ) که از اهواز (از پایگاه منتظران شهادت گلف) به آبادان رفتیم. به دلیل محاصره آبادان با استفاده از لنج از ماهشهر از راه دریارفتیم و در "چوئبیده" پیاده شدیم و بعد از سرکشی به ایستگاه ۷ و ۱۲ آبادان و دیدار با مرتضی قربانی و جعفر اسدی و برادران باکری (مهدی و حمید)

\* سردار رشید با تأثر شدید از شهادت شهید کاظمی در تاریخ ۱۳۸۴/۱۰/۲۴ مطالبی را به صورت یادداشت تهیه کردند که پس از تنظیم آن و عنوان گذاری به شکل حاضر برای چاپ آماده شد و مجدداً از

سوی ایشان مورد بازبینی و اصلاح قرار گرفت.

احمد به جبهه آبادان بروند.

اکنون ملت ایران با شهادت شهید کاظمی یک فرمانده کامل و فداکار و تمام عیار را از دست داده است. او از مبتکرترین، خلاق‌ترین، صریح‌اللهجه‌ترین\* و مربی‌ترین فرماندهان لشکرهای سپاه در جنگ بود. شهید کاظمی یکی از فرماندهان محوری و کلیدی و برجسته و بزرگ سپاه بود که ۳۰ سال تجربه، تدبیر و اقتدار در اندیشه و عمل را پشت سر نهاده بود.

برای آشنایی با این عزیز از دست رفته با توجه به شناختی که از ایشان داشتم به دو بخش از کارهای شهید کاظمی به اختصار اشاره می‌کنم:

بخش اول: مهارت و توانایی‌های نظامی.

بخش دوم: سیر تکاملی در جنگ.

### بخش اول: مهارت و توانایی‌های نظامی

معمولاً فرمانده لشکرهای ما در جنگ علاوه بر قدرت فرماندهی کردن و کنترل و هدایت و تلاش برای غلبه و پیروزی بر دشمن، هر کدام به دلیل تخصصی که دارند و رشدی که کرده‌اند در یکی از ابعاد نظامی و در یک رشته به خصوص بیشتر مسلط هستند و متخصص تر هستند.

مثلاً یک فرمانده لشکر در رشته پیاده خیلی ورزیده است، فرمانده لشکر دیگری در امر زرهی بسیار مسلط است و دیگری بر توپخانه، ولی احمد کاظمی در خیلی از تخصص‌های مورد نیاز جبهه و رشته‌ها مهارت داشت. مانند: لجستیک، پیاده، زرهی و مکانیزه، آبی خاکی، اطلاعات و شناسایی، ادوات.

لشکر پیاده داشت و با آن به خوبی جنگید.

بر تیب زرهی فرماندهی کرد و با آن خیلی خوب دشمن را کوبید.

در امر لجستیک واقعاً تسلط داشت و بی نظیر بود.\*\*

وقتی که تصمیم می‌گرفت به شناسایی و کسب اطلاعات از دشمن برود، بهترین شناسایی را انجام می‌داد و به بهترین وجهی وضعیت موجود دشمن و چشم‌انداز آینده را تجزیه و تحلیل می‌کرد و تحرکات آینده دشمن را پیش‌بینی می‌کرد.

احمد بهترین طراح عملیات بود و با طرحی که می‌داد زمینه در هم شکستن دشمن را بر پایه اطلاعات صحیح از دشمن فراهم می‌ساخت.

احمد کاظمی دور بچه‌های لشکر (بسیجی‌ها، سپاهی‌ها جهادی‌ها) می‌چرخید.\*\*\*

در تعمیر و نگهداری تجهیزات و ابزارها و سلاح‌ها و توزیع عادلانه امکانات و تدارک به موقع، فرمانده لشکر بی نظیری بود.

روی همه این موضوعات نحوه به کارگیری نیروی انسانی و ابزار، محاسبه‌های دقیق می‌کرد و به خوبی از امکانات و ابزار در خدمت نیروها بر علیه دشمن استفاده می‌کرد. در لشکر ۸ نجف کافی بود که به سه مکان سرکشی کنی تا به این مهم پی ببری؛

آشپزخانه که بسیار مرتب و تمیز و بهداشتی بود، اسلحه‌خانه که بسیار مرتب و منظم بود و از سلاح‌ها به خوبی نگه‌داری می‌شد و حمام.\*\*\*\*

سادگی و خلوص و تواضع و فروتنی او باعث شده بود که در قلب رزمندگان و بسیجی‌ها جا داشته باشد. به همه جاسرکشی می‌کرد و بارده‌های پایین لشکر از مسئول تعمیرگاه گرفته تا مسئول حمام، اسلحه‌خانه، بسیجی‌های تاگردان و ... حضوراً نشست و برخاست داشت.

هر کس با او برخورد می‌کرد شیفته مرام و اخلاق و ادب و حجب و حیای او می‌شد.

روحیات بسیجی و خلق و خو و رفتار و سخنانش امکان ارتباط با نیروهای بسیجی را به خوبی برایش فراهم می‌ساخت و به

\* هر کسی به راحتی قادر نبود بر احمد فرماندهی کند و فرماندهان سپاه آبادان از اینکه احمد به سادگی مثل دیگران هر امری و دستوری را قانع نشود نمی‌پذیرد، گله مند بودند ولی این سرسختی از بینش عمیق او و تسلط او بر زمین و دشمن و اطلاعات و توانایی‌های او در فرماندهی بود. فرماندهان در آبادان اول احمد را در مقابل انتهای سرپل دشمن در محوری که چندان حساس نبود فرستاده بودند ولی احمد پس از دیدن آنجا، آمده بود و گفته بود جایی مهم را به من بدهید که نفس دشمن را بگیرم و فیاضیه را خود انتخاب کرده بود.

\*\* برادر احمد پور که مسئول لجستیک کل جبهه جنگ بود و بسیار تجربه داشت و با روش علمی کار می‌کرد، در سال پنجم جنگ به دلیل علاقه‌ای که به شهید احمد کاظمی داشت، اجازه گرفت از فرمانده کل سپاه که مدتی برود لشکر ۸ نجف و جانشین شهید کاظمی بشود. بعد از این دوره، بارها آقای احمد پور اعتراف کرد (و همین طور در همین روزی که احمد را تشییع کردیم) که من خیلی چیزها مربوط به لجستیک از احمد یاد گرفتم و درس‌های زیادی آموختم.

\*\*\* احمد کاظمی هم مثل حسین خرازی همیشه متأثر از همین روحیه و توجه عمیق به لجستیک و آماد تأکید داشت که بهترین غذا را باید به نزدیک‌ترین نیروها به دشمن، تحویل داد و این جمله معروف احمد و حسین بود که چلو کباب در خط، ساچمه پلو در عقبه.

\*\*\*\* حمام لشکر ۸ به قول بسیجی‌ها معرکه بود، احمد در همه جا حمام احداث می‌کرد، در جاهایی که کسی باور نمی‌کرد. در جزیره معنون شمالی در روی ضلع غربی (نه شرق) که به دجله نزدیک تر بود و در وسط هور، حمام بسیار مرتب و مستحکمی درست کرد با ده‌ها دوش و آب گرم در زمستان که بسیجی‌ها کیف می‌کردند و برای فرمانده لشکرشان احمد دعا می‌کردند.

خوبی بر نیروهای مردمی فرماندهی می کرد.

اگر زندگی فرمانده لشکرهای شهیدی مثل احمد کاظمی، مهدی باکری و حسین خرازی و همت و زین الدین عمیقاً بررسی شود همه به این واقعیت مسلم ایمان می آورند که این فرماندهان استادان بزرگ فن جنگ هستند و قطعاً در رأس همه آنان احمد کاظمی در قامت یک فرمانده نیرو و که حیات مبارک او ۱۶ سال پس از جنگ ادامه پیدا کرد در این فن از سرداران جاودانه تاریخ است.

کوبیدن دشمن برای تحمیل اراده خود بر دشمن و متقاعد کردن دشمن به نحوی مطمئن که در برابر این فرمانده توانمند و نابغه در میدان جنگ نمی توان تاب مقاومت آورد، از احمد کاظمی برمی آمد و بس. احمد کاظمی پدیده ای بود که دیگر ممکن نیست به آسانی نظیر او به وجود آید. شهید کاظمی و لشکر ۸ نجف قهر الهی بودند که بر سر دشمن بعثی فرود می آمدند و خداوند احمد کاظمی و لشکر ۸ نجف را برای کیفر دادن به سربازان متجاوز به ایران اسلامی، فرستاد.

احمد با صداقت و خلوص و شجاعت و تدبیری بی مانند، خویشتن را در خدمت به ولایت و اسلام و مسلمین و ایران اسلامی مستحیل و ذوب کرد و ۲۸ سال خستگی ناپذیر و بی وقفه در قالب یک فرمانده مجاهد و عارف کوشید. عشق و خدمت به ولایت و نظام اسلامی و ایران اسلامی بر روح او مسلط بود. فعالیت های فکری، هوش، تحرک فوق العاده و گرایش دائم برای کوبیدن دشمن در هر نقطه و مکانی از خطوط برجسته احمد کاظمی بود.

شهید کاظمی به اعتقاد تمام فرماندهان و صاحب نظران نظامی برجسته ترین تاکتیک دان (پیروزی در نبردها) و هم استراتژیستی خبره بود و تشخیص های صحیح راهبردی داشت. مثل شهید مهدی باکری کم حرف می زد ولی زیاد عمل می کرد. مهدی، حسین و احمد اهل اظهار نظرهای مبسوط نبودند و در جلسه ها، تطویل کلام نداشتند. خیلی خلاصه و مجمل اظهار نظر می کردند و حرف می زدند و اغلب خاموش بودند. امام علی (ع) در وصف یکی از برادران دینی خود در

**برای اولین بار احمد را دیدم.  
۲۲ سال سن داشت. بسیار جوان و  
زیبا و شجاع و با روحیه و پر نشاط بود و  
خطی داشت در حدود یک کیلومتر بود  
با سنگرهای مرتب. برای حمله به  
عراقی ها در نقاطی تونل هم  
ایجاد کرده بود ولی  
مخفی گذاشته بود. در سنگر با یک  
شربت ساده از ما پذیرایی کرد.**

نهج البلاغه می فرماید: بیشتر روزگار خاموش بود و اگر می گفت، غلبه می کرد و تشنگی پرسندگان را فرو می نشاند. احمد هم مثل مهدی مصداق این فرمایش مولی امیر المؤمنین بود.

هرگز مشتی و دستی و شلاقی بر سربازش در میدان نزد بلکه رزمنده اش را با تشویق و افتخار و معنویت و ادب و شجاعت به جنگ واداشت و سربازانش وقتی اراده آهنین و صلابت روح و شجاعت و ادب احمد را در میدان جنگ می دیدند، برای پیشروی و حمله به دشمن سر از پانمی شناختند.

عملیات ها و جنگ های احمد همه از روی اسلوب و قاعده بود حرکاتش سنجیده و با اصول و قواعد فن نظامی تطبیق داشت و صحیح ترین تاکتیک را در صحنه رزم پیاده می کرد و بسیاری از سرداران قادر نبودند به گرد پای احمد هم برسند و از این به بعد هم باید بکوشند در خشان ترین عملیات های جنگی خود را از او تقلید کنند.

احمد به خوبی نقشه جغرافیایی را می شناخت و از همه افراد یگان هایش بهتر از نقشه استفاده می کرد. با این حال هیچ وقت به نقشه جغرافیایی محدود نمی شد، چشم از نقشه برمی داشت و به زمین عملیات پامی گذاشت. قبل و بعد از پرداختن به نقشه، زمین را که توجیه می شد و فرماندهان تحت امر را که توجیه

می کرد، افراد را تهییج می کرد، با خطابه اش هیجان به جان رزمندگان می ریخت. فرمان صادر می کرد یا زهرا و یا حسین می گفت.

به نماز و دعا و قرآن متوسل می شد. اشک می ریخت فریاد می زد و فرمان صادر می کرد و در نزدیک ترین نقطه به دشمن حاضر می گشت و ستون های مهیب رزمندگان را به حرکت وا می داشت. در چنین شرایطی هیچ فرماندهی از دشمن در برابر نیروهای پر شور احمد تاب مقاومت نداشت چون بر توپخانه، ادوات، زرهی، مکانیزه، پیاده، لجستیک، اطلاعات و عملیات و ارتباطات مسلط بود و به همه فرمان های دقیق می داد. از آتش توپخانه و ادواتش به بهترین شکل استفاده می کرد و به شدیدترین و چه ممکن علیه دشمن آن را به کار می گرفت.

احمد کاظمی نه جنگ کلاسیک را که برای دشمن شناخته شده بود پیاده می کرد و نه واحدها را در دسته های کوچک پراکنده می کرد و عملیات چریکی و نامنظم می کرد، بلکه شیوه جدیدی که در سپاه به تکامل رسیده بود به کار می بست. جنگ انقلابی و مردمی با لشکر، با تاکتیک های جدید و نوبه نو و آرایش های فشرده و تازه، که دشمن را بی اندازه آسیب پذیر می کرد.

احمد کاظمی و لشکرش شمشیر برنده فرمانده کل سپاه، آقا محسن، در جنگ بود و تاکتیک ویژه و سر اصلی نبرد و طرز رسیدن به هدف اصلی را فرمانده کل سپاه با دو سه فرمانده در جنگ از جمله احمد به نتیجه می رسید.

پیاده کردن روش های ابتکاری و دور زدن مواضع دشمن در عمق، ناشی از مطالعه عمیق احمد بر روی دشمن بود. او در این کار صاحب نظر و استاد بود و به سرعت با دور زدن دشمن در وهله اول به پشت دشمن دست می یافت و خطوط اصلی ارتباطی دشمن را قطع می کرد و در وهله دوم با دشمن درگیر می شد و واحدهای محاصره شده دشمن را نابود می کرد. در این نوع مانور با سرعت عجیبی عمل می کرد و فرصت هر گونه واکنش و ضدحمله را از دشمن می گرفت. احمد نقاط ضعف مواضع دشمن را پیدا می کرد و سپس گردان هایش را

جمع آوری و به سرعت برای تاکتیک هایی که در ذهن داشت تعلیم می داد و بعداً در نقطه مطلوب آنها را گرد می آورد و در مشت خود داشت و رخنه را که انجام می داد در لحظه آخر بدون اجتناب از صرفه جویی، با آن گردان هایی که برای ضربه کاری به دشمن آماده کرده بود وارد عمل می شد و کار دشمن را یکسره می کرد و این اقدامات را با ده هافن و تاکتیک عمل می کرد.

جنگ ماهمزاد انقلاب بود. یک سیر و سلوک عظیم معنوی بود. مجاهده با اموال و انفس، با صدق نیت و اخلاق و صداقت و در معامله با رب الارباب بود.

احمد کاظمی از فرماندهان حماسه ساز، متعهد، آرمان خواه و مسئول و بی ادعا بود. باشد تا سر فرصت احمد را و دنیای احمد را به ملت ایران بشناسانیم.

### بخش دوم: سیر تکاملی در جنگ

**عملیات ثامن الائمه:** وقتی که در مهر سال ۱۳۶۰ پس از ناکامی بنی صدر و نیروهای تحت امرش در کسب حتی یک عملیات موفق و فرار او از کشور، تصمیم گرفته شد عملیات شکست حصر آبادان را انجام دهیم، احمد با سه گردان نیرو در حد و اندازه یک فرمانده تیپ ظاهر شد و مقرر گردید با سرهنگ کهنتری که ۲۰ سال از احمد بزرگ تر بود نیروهای تحت امرش به صورت ادغامی عمل کنند. حمله آغاز شد و احمد با قدرت و درایت و تدبیر به نقاط ضعف دشمن حمله کرد و با تاکتیک های عالی جبهه دشمن را فرو ریخت و به کمک اسدی و مرتضی قربانی از محورهای جنوب به سرعت نیروهایش را به پل حفار رساند و ظرف ۲۴ ساعت لشکر ۳ زرهی عراق را در شرق کارون پس از یکسال حضور در هم شکست و آبادان از محاصره نجات پیدا کرد و از امکانات به غنیمت گرفته شده دشمن، گردان هایش را تقویت کرد. احمد در عملیات ثامن الائمه مثل حسین تعداد زیادی تانک و نفربر و سلاح سنگین از دشمن به غنیمت گرفت. در آن زمان وضعیتی در مملکت حاکم بود که مسئولان کشور اعتقاد نداشتند که سپاه می تواند سلاح سنگین داشته باشد و حتی غنائمی که خود سپاه با شجاعت از دشمن می گرفت، دستور می دادند که به ارتش تحویل شود، لکن احمد

این کار را نکرد و حتی تعدادی از سلاح‌های سنگین را پنهان کرد بعضاً دفن کرد! تادر شرایط بهتری، از آنها در جهت تقویت گردان‌ها و یگان‌ها بر علیه دشمن استفاده کند. سپاه کم کم تانک و نفربر و توپخانه‌اش را از دشمن به غنیمت گرفت و یگان‌های زرهی و مکانیزه و توپخانه تشکیل داد و احمد اولین تیبی بود که از غنائم دشمن یگان زرهی درست کرد.

بعد از شهادت کلاهدوز در مهر ماه سال ۱۳۶۰، آقا رحیم مسئول طرح و عملیات ستاد مرکزی سپاه شد و اینجانب مسئول ستاد عملیات جنوب شدم. اولین حکمی که اینجانب به عنوان فرمانده تیب نوشتم، برای احمد کاظمی بود و بعد هم برای شهید خرازی (حسین) و اسدی و مرتضی و عزیز جعفری. حکم، سه چهار خط بیشتر نبود: (بسمه تعالی. برادر احمد کاظمی جناب عالی را به فرماندهی تیب ۸ نجف اشرف منصوب می‌نمایم ...).

عدد تیب را ما در گلف معلوم می‌کردیم (من و شهید باقری) و نام لشکر را از فرمانده‌اش می‌پرسیدیم. و احمد با مشورت دوستان و یاران خود در لشکر، نام نجف اشرف را برگزید و پیشنهاد داد. رزمندگان لشکر عمدتاً از شهرستان نجف آباد بودند و با این نام عهد و پیمانی که با مولی حضرت امیر المومنین

**اگر زندگی فرمانده لشکرهای شهیدی مثل احمد کاظمی، مهدی باقری و حسین خرازی و همت و زین الدین عمیقاً بررسی شود همه به این واقعیت مسلم ایمان می‌آورند که این فرماندهان استادان بزرگ فن جنگ هستند و قطعاً در رأس همه آنان احمد کاظمی در قامت یک فرمانده نیرو که حیات مبارک او ۱۶ سال پس از جنگ ادامه پیدا کرد در این فن از سرداران جاودانه تاریخ است.**

داشتند پیوند عمیق با نجف اشرف هم برقرار کردند. البته رزمندگان کاشان، کرج و آذربایجان هم در لشکر احمد بودند. **عملیات طریق القدس:** در عملیات طریق القدس (فتح بستان) تیب احمد عمل کننده نبود و به او دستور داده شده بود که برود برای عملیات فتح المبین آماده شود در دامنه کوه‌های میشداغ. ولی هم به شدت به حسین علاقه داشت و هم قبول نمی‌کرد در یک عملیات شرکت نداشته باشد و می‌خواست همیشه دشمن را داشته باشد و او را گم نکند و این خصلت فرماندهان بزرگ است لذا با یک گردان نیرو و بهترین کادرهای تیب آمد به کمک حسین و مرتضی قربانی و در عملیات طریق القدس مشارکت کرد.

**عملیات فتح المبین:** اوج ظهور و بروز اندیشه‌ها و هنر و تاکتیک‌های احمد در این عملیات بود. احمد با مهدی باقری آشنا شده بود. احمد به مهدی گفت بیا جانشین تیب بشوید. و مهدی اول با حیا و حجب بالایی به اعتراف احمد در حالی که صورتش سرخ شده بود نمی‌پذیرفت ولی بعد که پذیرفت، بهترین یارانش را از خطه آذربایجان صدا زد: تجلاتی، طریقت، حمید و ... آمدند. این خاطرات را احمد در ۱۳۸۰/۱۱/۲ در منزل خودش برای ما تعریف کرد.

می‌گفت من مهدی را دیر درک کردم. مهدی انسان با درک و با شعوری بود و ارتباط سخت با خدا داشت و ...

احمد مسئول مستقیم محور رقابیه بود و مهدی را مسئول محور ذلیجان در وسط تپه‌های میشداغ کرد. احمد و مهدی فکرهایشان را روی هم ریختند. با محلی‌ها بحث کردند. نظرات بچه‌های دزفول را هم گرفتند و به ابتکاری باور نکردنی رسیدند: ذلیجان باید شکافته شود! و آمدند با آقا محسن در میان گذاشتند آقا محسن هم رفت در منطقه و پیشنهاد را روی زمین بررسی کرد و پیشنهاد احمد را پذیرفت. یعنی کوهی به قطر ۸ الی ۱۰ کیلومتر باید شکافته می‌شد و اگر این راه را ما داشته باشیم، می‌رویم پشت رقابیه و پشت دشمن سر در می‌آوریم و کاری می‌کنیم که دشمن در همان ساعات اول فرو بریزد. این کار با سرعت تمام توسط جهاد سازندگی صورت گرفت. احمد و

مهدی تابلویی نصب کردند و نوشتند: «و خدا تنگه ذلیجان را شکافت». روز حمله فرا رسید سوم فروردین ماه سال ۱۳۶۱ و مهدی با دو گردان نیروی پیاده و یک گردان مکانیزه بعد از ۲۰ کیلومتر آن سوی تنگه رقابیه رسید به پشت دشمن و شب دشمن به محاصره درآمد. فرمانده تیپ ۹۱ پیاده سرهنگ نزار با همه نفرات تیپش اسیر شد. هنوز هم سرهنگ نزار می گوید: احمد با هلی کوپتر پشت یگان من نیرو پیاده کرد!...

**عملیات بیت المقدس:** احمد و حسین و مرتضی یگان های قرارگاه فتح بودند. من به همراه شهید نیاکی (فرمانده لشکر ۹۲ اهواز) فرماندهان قرارگاه فتح بودیم. احمد پیشروی اش حرف نداشت مرحله اول، مرحله دوم، و رسید به مرز. از کارون تا مرز ۳۵ تا ۴۰ کیلومتر را کوبیده بود. دشمن را مچاله کرد و مرحله سوم آمد در کنار حسین و در پشت دروازه ورودی خرمشهر که دشمن دژها و موانع متعددی ایجاد کرده بود قرار گرفت و روز دوم خرداد سال ۱۳۶۱ حمله کردند. احمد و حسین فرماندهانی بودند که خرمشهر را فتح کردند. احمد و حسین فاتح واقعی خرمشهر بودند. این رانه حسین تازمانی که زنده بود، گفت و نه احمد. چون در جبهه جنگ کسی پز فرماندهی و مدیریت نمی داد. از مصاحبه، از عکس گرفتن، از مطرح کردن خود حتی برای یک بار به شدت پرهیز می کردند. احمد با آن حجب و حیا و ادب و اخلاص امکان نداشت یکبار از رشادت های خود یاد کند و فتحی را به نام خود بازگو کند. آری ملت ایران بدانند در روز ۱۹ دی ماه سال ۱۳۸۴، دومین فاتح خرمشهر را از دست داد!... فرمانده جوانی که با کوبیدن دشمن توسط ده ها هزار رزمنده تحت امر و فرمانش وقتی که به خرمشهر فاتحانه پا گذاشت تازه به آستانه ۲۴ سالگی رسیده بود. و امام خمینی (ره) ده ها فرمانده جوان مثل احمد داشت که فاصله سنی بین احمدها و امام شصت سال بود ولی امام به جوانان اعتقاد داشت و این فرماندهان جوان عاشق امام بودند.

پس از فتح خرمشهر بود که دشمن احمد را شناخت و فهمید که با فرمانده مبتکر، جوان، قوی، شجاع، مسلط و بسیار پخته حریف نمی شود؛ مخصوصاً در پیاده کردن تاکتیک های عالی.

امکان نداشت خطی از دشمن در مقابل احمد تاب مقاومت بیاورد. اینجا بود که هر فرمانده لشکری از دشمن در مقابل احمد در میدان جنگ قرار می گرفت به وحشت می افتاد و شکست خود را قطعی می دید. این را اخیراً اسناد به غارت رفته وزارت دفاع ارتش متلاشی شده صدام می گوید. در اسناد آمده است و اسناد این را اعتراف می کنند. عجیب است که احمد هیچ وقت شکست نخورد. حتی در عملیات رمضان که عملیات ناموفقی بود. احمد ۳۰ کیلومتر پیشروی کرد تا کنار نهر کتیبان و دشمن سراسیمه از مقابل او فرار می کرد. احمد جبهه را شکافته بود و به دلیل نرسیدن بقیه، لشکر ۶ زرهی که احتیاط بود او را دور زده بود. و احمد مقاومت کرد و با تدبیر عقب آمد.

در عملیات های بعدی (والفجر مقدماتی، والفجر، محرم، والفجر ۴، و...) به طور کامل بالشکرش به مصاف دشمن آمد و پیروز میدان بود.

**عملیات خیبر:** عملیات خیبر شروع شد، سوم اسفند سال ۱۳۶۲ و احمد با پیروزی قدم به جزیره مجنون جنوبی گذاشت. روز ششم اسفند که پاتک های دشمن به جزیره مجنون قطع نمی شد، به دستور آقا محسن به همراه محمد باقری رفتم پیش احمد. احمد و مهدی، غلامپور، بشردوست، دانایی، عزیز و مهدی زین الدین هم آنجا بودند. وسط جزیره مجنون جنوبی در کنار دو سه کانکس، زیر آتش شدید دشمن. برادران را دعوت کردم و آمدند روی ضلع شرقی جزیره مجنون جنوبی دور هم جمع شدیم تافکری بکنیم که هم جزیره بهتر حفظ شود و هم از جزیره برای باز شدن محور طلائی که همت و حسین و اسدی و رئوفی و رودکی می جنگیدند، تلاشی صورت گیرد. همان روز انگشت وسط دست راست احمد توسط آتش دشمن قطع شده بود. شرح این واقعه و ملاقات و جلسه را در دفترچه خاطراتم در روز ۱۶ اسفند سال ۱۳۶۲ نوشته ام.

اصرار کردیم به مهدی که جسد حمید را بیاورد که در بعد از ظهر همان روز شهید شده بود و در کنار پل ورودی جزیره مجنون جنوبی مانده بود. احمد هم اصرار می کرد. مهدی می گفت باید فرصتی فراهم آید تا همه بچه ها را به عقب

بیاوریم. من مسئول همه بچه‌ها و مسئول حمید بوده و هستم. احمد به دلیل خونی که از انگشت بریده‌اش می‌آمد، به حالت ضعف کمی دراز کشید، دنبال نمک می‌گشت و انگشت خود را در نمک می‌گذاشت که هم خون بند بیاید و هم عفونت نکند. مهدی گرسنه بود و دنبال چیزی برای خوردن گشت. سبب زمینی پخته شده عراقی پیدا کرد در داخل یک کتری عراقی.

**عملیات بدر:** احمد باز هم پیروز میدان بود. لشکرش را با تدبیر روی خشکی دجله پیاده کرد و دشمن را کوبید، دوش به دوش مهدی و لشکر ۳۱ عاشورا تا به دجله رسید و احمد رو به سمت جنوب چرخید در محور روطه به سمت القرنه در کنار دجله. در همین عملیات مهدی از دجله عبور کرد و در غرب دجله روی جاده بغداد بصره با عراقی‌ها درگیر شد. عراقی‌ها وحشت زده در حالی که تانک‌هایشان روی خودروهای عظیم کمرشکن بود با مهدی درگیر شدند. و نهایتاً مهدی آنجا در داخل قایق در رودخانه دجله به شهادت رسید. آخرین تماس را احمد با مهدی گرفت و تلاش می‌کرد مهدی را که خیلی همدیگر را دوست داشتند به شرف دجله دعوت کند. این خاطره‌ها را بارها و بارها احمد گفت. از جمله ۱۳۸۰/۱۷۲ که در دفترچه‌ام نوشته‌ام و ماه مبارک رمضان سال ۱۳۸۴ در منزل آقا محسن: مهدی به من گفت احمد بیا اینجا من جای خیلی قشنگی هستم. اگر آمدی همیشه پیش من می‌مانی. اگر نیامدی من رفتم! و احمد روز ۱۹ دی ماه سال ۱۳۸۴ در ارومیه که بوی مهدی را می‌دهد و زادگاه مهدی بود، به شهادت رسید و رفت پیش مهدی.

**عملیات والفجر ۸:** در کنار کارخانه نمک بر روی جاده معروف به جاده استراتژیک بصره - فاو لشکر زرهی گارد صدام را شکست داد و برای اولین بار نفرات لشکر زرهی گارد صدام هم از آتش شیمیایی اشتباه نیروی هوایی و توپخانه صدام فریاد و ناله می‌کردند و هم از فشار فوق‌العاده‌ای که لشکر ۸ نجف به فرماندهی احمد وارد می‌کرد و در هم شکستند. مرتضی قربانی هم پس از تصرف شهر فاو، در این میدان به احمد کمک می‌کرد. در کربلای ۴ هم وارد عمل شد و در کربلای ۵ حساس‌ترین

نقطه را آقا محسن به لشکر نجف محول کرد. دو نقطه حساس بود که آقا محسن یکی را به قاسم و مرتضی و کوشی سپرد و آن غرب کانال ماهی بود و نقطه حساس دوم محلی بود که کانال ماهی مثل یک شمشیر دوخته شده بود به جزیره پنج ضلعی و این گوشه باید از دشمن گرفته می‌شد و آنجا مقر لشکر ۱۱ دشمن هم بود و احمد حمله کرد و دشمن را با شدت تمام کوبید و نفرات دشمن را به وسط بیابان پرت کرد. و ایستاد تا تثبیت و پیشروی‌های بعدی.

**عملیات والفجر ۱۰:** در عملیات والفجر ۱۰ در پایان سال ۱۳۶۶ نیز احمد و لشکرش با تکیه جناح چپ خود به دریاچه سد دربندیخان وارد منطقه حلبچه شدند و پیروز میدان جنگ بود. احمد پس از جنگ که خیلی از لشکرها به پادگان‌ها برگشتند، مأموریت پیدا کرد و رفت فرمانده قرارگاه حمزه سیدالشهدا در ارومیه شد.

احمد در اینجا اندیشه‌ها و دکترین خود را به کار گرفت که با هزینه کم از لحاظ نفرات و تجهیزات و امکانات و زمان و گسترش بهترین شیوه‌های برقراری امنیت را پیاده کرد و ۷۰ درصد نیروها و امکانات و تجهیزات را برداشت نمود و اصل تأمین و صرفه‌جویی در قوا را پیاده کرد. و بعد هم ضدانقلاب را در داخل خاک عراق تعقیب کرد. صدام و امریکایی‌ها در شمال

**احمد کاظمی نه جنگ کلاسیک را که برای دشمن شناخته شده بود پیاده می‌کرد و نه واحدش را در دسته‌های کوچک پراکنده می‌کرد و عملیات چریکی و نامنظم می‌کرد، بلکه شیوه جدیدی که در سپاه به تکامل رسیده بود به کار می‌بست. جنگ انقلابی و مردمی با لشکر، با تاکتیک‌های جدید و نوبه‌نو و آرایش‌های فشرده و تازه، که دشمن را بی‌اندازه آسیب پذیر می‌کرد.**

مدار ۳۶ درجه بودند. امریکایی‌ها در آسمان و صدام در زمین. احمد با جرأت و شهامت در قامت یک سپاه تمام عیار وارد خاک عراق شد و دشمن را در اطراف کوی سنجد و پیرامون آن کوبید و با موفقیت بازگشت. هوایماهای امریکایی بر بالای سر احمد بودند و جرأت حمله نداشتند. این حرکت او منجر به توافقی شد فی مابین قرارگاه حمزه و سپاه و رؤسای از اکراد عراق که بر ضدانقلاب نفوذ و تسلط داشتند و ضدانقلاب تعهد داد که کار نظامی را کنار خواهد گذاشت و به فعالیت سیاسی خواهد پرداخت.

این کار احمد را، همه نظامیان و سیاسیون می‌دانند که قواره اش بالاتر از یک فرمانده لشکر است و احمد هوش و ذکاوت و درک امنیتی و نظامی بالایی در این عملیات از خودش نشان داد. و همه چشم‌ها در سپاه به احمد دوخته شد. همه می‌گفتند: احمد یک فرمانده نیرو است ما او را نشناخته‌ایم. سال ۱۳۷۹ بعد از رفتن باقر قالیباف از نیروی هوایی سپاه به نیروی انتظامی، با لیاقتی که احمد داشت توسط فرماندهی معظم کل قوا به فرماندهی نیروی هوایی منصوب شد. کارهای بر زمین مانده را تمام کرد و در نیروی هوایی نیز درخشید و یگان‌های موشکی را توسعه داد و بنا به خواسته‌های جدی احمد و پشتیبانی انقلابی علی شمخانی (وزیر دفاع وقت) برد موشک‌ها توسعه پیدا کرد و قدرت بسازداری جمهوری اسلامی ایران را افزایش داد.

سال ۱۳۸۴ فرا رسید، باید قوی‌ترین فرمانده در سپاه فرمانده نیروی زمینی بشود و این فرمانده کسی جز احمد نبود. احمد که ۳۰ سال تجربه و تدبیر و اندیشه و عمل و تاکتیک و استراتژی را در میدان‌های مختلف آموخته و پشت سر گذاشته بود در مرداد ماه سال ۱۳۸۴ به پیشنهاد سردار صفوی فرمانده محترم کل سپاه، از سوی فرماندهی کل قوا به فرماندهی نیروی زمینی سپاه منصوب شد. طی ۵ ماه تال حظه شهادت برنامه ریزی درازمدت و کوتاه مدتی را برای تقویت نیروی زمینی تدارک دید.

احمد کاظمی یکی از شگفت‌انگیزترین پدیده‌های تاریخ انقلاب اسلامی و ۸ سال دفاع مقدس بود و از بزرگ‌ترین نوایغ

نظامی دو قرن اخیر ایران به شمار می‌رود. هیچ لشکری از عراق و هیچ فرمانده متجاوززی تاب مقاومت در برابر او را نداشت. با اراده و سخت‌کوش بود.

در ادب، معرفت، اخلاق، حجب و حیا، فهم و درک مدیریت و تدبیر مثال زدنی است. احمد این قهرمان ملی و سرمایه ملی بهترین الگو برای مدیران و جوانان ما می‌تواند باشد.